

#### ■ ابوالفضل عمادآبادی

سیرجان شاعران توانا و شناخته‌شده‌ی زیادی را به جامعه ادبی معرفی کرده است اما تا امروز هیچ‌کس به قد و قامت مرتجا نبوده است. محمدحسین مرتجا در شعر آزاد ایران چهره‌ی شناخته‌شده‌ای است؛ چنانکه در هر جمع شاعرانه‌ای می‌توان نام او را برد و به همشهری بودن با او افتخار کرد. علاقه‌مندان به شعر، او را ازسال‌های ابتدایی دهه‌ی هفتاد به اینطرف، به خاطر چاپ شعرهایش در نشریات معتبر ادبی خوب می‌شناسند. دهه‌ی هفتاد به جهات گوناگون مخصوصا، ورود گفت‌مان‌های خاص مثل؛ تکثر، چندصدایی، پلی‌فونیک و... به فضاهای شعری، همچنین نگاه‌حرفه‌ای‌تر به شعر در مقایسه با دو دهه‌ی پیشین باز است و مرتجا از فعالترین شاعران این دهه شناخته می‌شود. چاپ پنج مجموعه‌ی اثرگذار که شاعر در هرکدام توانایی‌های تکنیکی متفاوتی را درزین کشف کرده و آرایه‌داده است، نشان‌دهنده این است که مرتجا گوهری بی‌پدیل برای ادبیات ایران است.

یادداشت‌م را باید با بخشی از یک شعر مرتجا ادامه بدهم: «ای تو صورت‌سایه‌ات...آخر تنها شدن/ و ناخن کشیدن بر سکوئت شیشه‌گی‌ها/ و باد بر چشمان‌خواب‌کاشتن...»

«روزگاری دنیای ادبیات و معرفت تنبید در هم بودند و دوستی‌های بی‌شمار و روزافزون در آن فضا حقیقتی بوده و هست که یادآوری آنها، فقدان مسایل زیادی را به رخ می‌کشد.» این جمله را محمدحسین مرتجا در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه استقامت کرمان گفته است. انگار در این جهان تنهایی به شکلی گسترده همه چیز را دربرمی‌گیرد و آدم‌ها هرچه‌قدر هم بزرگ و بی‌مانند از یورش

## نیمایی که فقط یوشیجی نیست

#### ■ حسام اسلامیو



آخرین بار همدین چند ماه پیش بود که در یک مغازه‌ی سوپرمارکتی به طور اتفاقی محمدحسین مرتجا را دیدیم. شاعری در کلام تنهایی خودخواسته درخانه‌ی پدری. اینکه خودش تنهایی را دوست داشته، توجیه خوبی برای بی‌معرفتی ما نیست که جویای احوالش نشویم. قدر گوهری چون مرتجا را بیشتر از این‌ها می‌بایست بدانیم. اگر مرتجا در پایتخت ساکن بود، کلی شاگرد و شاعر و نویسنده درو برش برو و بیا داشتند. اگر در هر شهر دیگری از ایران هم بود، خانه‌اش محل مراجعه بود، مرجع بود و کلی بزرگداشت و جلسه‌ی نقد و بررسی و کارگاه آموزشی برایش مجال سرخاراندن نمی‌گذاشت چه برسد به آنزوا.

اینکه در این سال‌ها چه کرده‌اند با ما که از جمع زده و ترسیده شده‌ایم، بماند اما شاعری در سطح مرتجا را آن قدر تنها گذاشته‌ایم که اگر زیانم لال درخانه اتفاقی برایش بیفتد، چه بسا بسیار دیر خبردار شویم. اجازه داده‌ایم آن قدر از ما جدا بیفتند که گویی دیگر خودش را از ما نمی‌داند. به ضرورت نیازی هم که از خانه به درمی‌شود، گویی ما را نمی‌شناسد. مرتجا را پیش‌تر فقط از دور با کتاب شعر و باز نشر برخی سروده‌هایش در نشریات می‌شناختم. آشنایی نزدیک‌تریم با او به چندین سال پیش برمی‌گردد که در کار تولید مجله‌ای فرهنگی بودم. شعرهایش را که برای انتشار می‌فرستاد، گویی ادبیت را براریم زیر و رو می‌کرد و مرا از خواب سنت بیدار می‌ساخت که بین نظم دیگری از واژه‌ها هم هست. معناه‌های دیگری هم از کلمات می‌شود متصور شد. ادبیات‌های دیگر هم وجود دارد.

عصری که در خانه‌اش به گپ‌وگفت نشستیم، هنوز در خاطرم مانده. مجلات فرهنگی و هنری را بلعبده بود. باورم نمی‌شد غولی چون او بی‌ادعا گوشه‌ی شهر

#### ■ سعیدقرایی



یکی از اتفاقات جالبش برانگیز فوتبال ایران حذف نمایندگان باشگاهی از لیگ قهرمانان آسیا بود. چند سال پیش نیز باشگاه استقلال به دلیل عدم توجه به قوانین این رقابت‌ها از مسابقات کنار گذاشته شده بود اما آن حذف زشت و تحقیرآمیز نیز برای فوتبال ایران درس عبرتی نشد تا بار دیگر تیم‌چای ایرانی به دلیل عدم رعایت قوانین مسابقات و اقدام به جعل و مدرک‌سازی از گردونه این رقابت‌ها اخراج شوند.

این موضوع زمانی برای فوتبال‌دوستان سیرجانی و هواداران گل‌گهر بیشتر جلب توجه کرد که یک پای حذف به تیم فوتبال آنها کشید و در این چالش آنها را شرکت کرد. گل‌گهر در بازی‌های فصل قبل جواز صعود به رقابت‌ها را کسب نکرده بود اما حذف استقلال و پرسپولیس این موقعیت را به گل‌گهر می داد که به جای آنها راهی مسابقات شود اما مشخص شد این باشگاه نیز از منظر کنفدراسیون فوتبال آسیا فاقد ملاحظات لازم برای کسب مجوز است. عدم صدور مجوز برای شرکت در لیگ قهرمانان آسیا، بعد از اتفاقات تلخ برپونده بازیکن گابنی گل‌گهر، دو شکست مدیریتی متوالی برای این باشگاه سیرجانی بود. باشگاهی که هرچند در سال‌های گذشته بلندپروازانه حرکات قابل‌توجهی در فوتبال ایران انجام داد و زیرساخت‌های خود را

## به بهانه‌ی بستری شدن محمد حسین مرتجا در بیمارستان

# «مشکوکم به این هوا»



عکس: پاسارگاد

## تیغ معدن کاران زیرگلو‌ی چهارگنبد!

#### ■ پاسارگاد

در روزگاری که رودها، نهرها، چشمه‌ها و چاه‌ها و قنات‌های این سرزمین هرروز کم‌تر آب و کم‌جان‌تر می‌شوند، بار دیگر قصه‌ی تلخ تاراج آب آن‌هم در یکی از بحرانی‌ترین مناطق کشور به‌لحاظ آب‌یی، تکرار شد. دست‌دازری به رودخانه‌ی «اهره» در منطقه‌ی چهارگنبد که ربه‌ی تنفسی‌سیرجان محسوب می‌شود، آخرین شاهکار معدنی است بنام «تخت‌گنبد» که که خودمان در توصیف یک ردزیت اخلاقی در خودمان ساخته‌ایم و خوب هم ساخته‌ایم. چون خبر داشته‌ایم از درون خودمان، از اینکه چقدر در غریب‌نوازی دچار افراطیم.

چه دردی از این بالاتر که بدست خودمان غنی‌ترین منطقه‌ی زیست‌محیطی سیرجان را در محاصره‌ی معدنی با مزیت اقتصادی پایین قرار داده‌ایم که در بهترین حالت و پس از چند دهه، ذخایر معدنی‌اش به پایان خواهد رسید. چند سال پیش و در لایه‌ای صفحات نشریه پاسارگاد هشدار دادیم که به‌واسطه‌ی فعالیت‌های این معدن و احداث سدباطله، آبادی‌های سرسبزچهارگنبد در معرض تهدید گرد و غبار، آلودگی صوتی ناشی از انفجارهای معدن، انتشار و پخش ریزدانه و رسوب‌کرده در محل سدباطله، آلودگی خاک و آلوده شدن آب در اثر تولید زهاب‌های اسیدی قرار دارند، اما مگر گوش شنوایی بود؟

خودشان را پشت آمار کلیشه‌ای اشتغالزایی پنهان کرده‌اند و منت بر سر مردم می‌گذارند که ما در دل یک نقطه‌ی دورافتاده برای شما شغل ایجاد کرده‌ایم! میلیاردها تومان سود می‌برند و چندرغازی به کارگران می‌بخشند و بعد می‌گویند برای آنکه عایدی همین کارگران قطع نشود و آنها را اخراج نکنیم، باید آب رودخانه‌ها را بهما بدهید. رودهایی همچون اهره که بخشی از ذخایر آبی اندکش، سهم کشاورزان است و بخش دیگریش برای مصرف مردم سیرجان راهی سنت‌نکوپی‌می‌شود.

البته این همه‌ی قصه‌ی معدن تخت‌گنبد نیست.

### اتفاقاتی کاملاً شرکه خیریتی برای آینده دارد

# جای این دو زخم برای تجربه بر تن گل‌گهر



این دو رویداد تلخ و چالش‌برانگیز زمینه‌ای است که به مدیران باشگاه گل‌گهر تاخت و از آنها پرسید که در زمینه ماجرای اریک بانایاما چرا تا این حد باشگاه را با چالش مواجه کردند؟ انتقال این بازیکن از نظرفنی و حتی مالی چه سودی برای باشگاه سیرجانی داشت که تا این حد خود را با این مسئله درگیر نمایند؟ آن هم در شرایطی که

وضعیت تیم این فصل آنقدر خوب بود که بدون چنین چالشی بتواند در جمع مدعیان تیم‌های بالای جدول و کسب سهمیه آسیا قرار بگیرد.

اما از منظری دیگر نیز می‌توان به این دو مسئله نگاه کرد و آنها را یک تجربه بزرگ در همین قدم‌های ابتدایی دانست. سودای شرکت در این لیگ قهرمانان آسیا به جای

بی‌رحمانه‌ی این تنهایی در امان نیستند.

جمعه‌شب گذشته بچه‌های شعر سیرجان تماس‌های زیادی داشتند؛ از تهران و کرمان و بندرعباس و... که انگار مرتجا ناخوش احوال است و به بیمارستان رفته. تلخی ماجرا اینجااست که از احوال همشهری نام‌آور ما دیگران بهتر از ما خبر دارند. من خودم از غافلان هستم اما می‌دانم دوستان شاعر دیگر بی‌وسسته احوال‌پرس او هستند. به هرحال هر لحظه خبرها ابعاد وحشتناک‌تری به خود می‌گرفتند. من که برای کاری راهی تهران بودم، از اتوبوس پیاده شدم ولی در آن شب کاری از پیش نرفت. صبح شنبه مرتجا را در بخش مراقبت‌های ویژه‌ی بیمارستان امام رضا بافتم. خسته بود و بیماری به‌شده آزارش می‌داد. دور ایستادم که مزاحم کادر پزشکی نشوم. خواهر و زواهرزاده‌ی مهربانی دارد که او را بی‌هوش به بیمارستان رسانده‌اند و بی‌گیر مراحل درمانش هستند، اما این چیزی از بیم من برای غفلتم کم نمی‌کرد. فقط چند لحظه توانستم به کنار تختش بروم. همان چند لحظه محبتش را دریغ نکردم؛ اما شمار دوست داریم، همین چند کلمه که مرتجا گفت یک دنیا مهربانی داشت.

حرف دیگری برای گفتن نیست از آن لحظه تالخ و هیچ چیزی لحظاتم را از این‌همه اندوه نمی‌رهاند. کاش از احوال چنین بزرگانی کمتر غفلت کنیم. می‌دانم یادداشت‌م خیلی ازهم‌گسیخته و ناهمگون است، اما چرا‌چای ندارم؛ آشفنگی خودم گریبان متن را گرفته است.

با شعر محمدحسین مرتجا تمام می‌کنم؛ جایی که در آخرین کتابش نوشته: «نه آدمم... نه گیاه... نه پرند» مشکوکم به این هوا/ که نمی‌دانم امضای کدام سیاری دور است؟

پاسارگاد

### چه فرقی می‌کند آدولف را چگونه بنویسیم؟

## فاشیسم ابدی

بزند اما در یک نزاع شبه‌روشنفکرانه بر علیه ناگذاری کودک‌ی که قرار است در آینده به این جمع بیبوندد، لایه‌ای از شخصیت افراد آشکار می‌شود که در پایان به نظر می‌رسد این آخرین گردهم‌آیی آنها باشد. فقط عروس این خانواده نیست که کودک‌ی در بدن خویش دارد، بقیه هم کودک‌هیلتزگونه در شخصیت خود دارند که در زوررقی از تعارف و شوخی پنهان شده و در بحران ابتدا به شکل شوخی‌های مسخره‌آمیز رخ می‌نمایاند و تا مرز جنون و آدمکشی پیش می‌رود. البته ظرافت‌های قلم یاسمینارضا اجازه نمی‌دهد این کمندی به فاجعه‌ی تراژیک در حد مرگ آدمیان منجر شود.

اگر قیلمنامه‌ها برای یک بار ساخته‌شدن نوشته می‌شوند، نمایشنامه‌ها مسیری کاملاً برعکس را طی می‌کنند. آنها نوشته می‌شوند تا بارها و بارها بازیگرانی در اطراف و انکاف جهان در اصطابق با شرایط بومی و اقتضانات محلی خویش آنها را جانی دوباره بدمند و به مخاطبان خویش عرضه کنند. «در انتظار آدولف» اینک پس از دو سال انتظار دوباره بر صحنه آمده است. دو سال پیش که در انتظار آدولف برای نخستین بار بر صحنه‌ی تالار فردوسی رفت، همزمان با سوگ-ضحک‌ه‌ی آن ایام نوشتیم که تئاتر جدی‌ترین و خوشایندترین اتفاق این روزهای ماست و هنوز هم بر آن ادعا پایبندیم.

امبرتو آکو نوشته خود را با شعری از فرانکو فورتیتینی به پایان برده است و من نیز خوش دارم از او بپیروی کنم؛ برلبه جان پنهان‌پیل/سرهای به دار آویختگان/ بر جویبارزیر تق‌نفرت اعدامی‌ها/برسنگرفش بازار/ناخن تیرباران‌شدگان /پر چمنزار خشک/ دندان‌های کشته آنها/ هو را و سنگ‌ها را گاز می‌گیرند/ گوش‌ت تا ما دیگر آدمیزاده‌ی نیست/ هوا را و سنگ‌ها را گاز می‌گیرند/ قلب‌های ما دیگر آدمیزاده‌ی نیست/ در چشمان این مردگان خوانده‌ایم/ آزادی را به همه سرزمین‌ها جاری خواهیم ساخت/ دریغ، در مشت‌های قفل قربانیان/هنوز عدالتی شکفته نیست

### پاسارگاد

## طبیعت چهارگنبد گروگان باج‌خواهی معدن داران

۵- طبیعت بکر چهارگنبد گروگان ندانم کاری مسئولان و باج‌خواهی معدن داران شده است. معدن تخت‌گنبد حق ندارد کارگران را تهدید به اخراج کند. به چند دلیل الف- معدن تخت‌گنبد از ذخایر معدنی استفاده می‌کند که انفال است. از آبی که استفاده می‌کند انفال است. از منابع ملی که استفاده می‌کند انفال است. یعنی متعلق به ۸۵ میلیون ایرانی است. همه اینها را رایگان دریافت می‌کند، پس حق ندارد از این همه مزایایی که دریافت کرده، چشم‌پوشی کند و بگوید کارگران را بیکار می‌کنم. ب- معدن تخت‌گنبد برای بهره‌برداری از منابع ملی و انفال، در راستای نفع شخصی، اقدام به بهره‌برداری از معدن کرده است. بنابراین طبیعی است که نیاز به کارگر دارد. بدون کارگر که نمی‌تواند کار کند پس چه متنی به مردم کارگران و مسئولان دارد؟ ج- این اشتغال که فقط برای مردم چهارگنبد نیست، بخش بسیار بسیار اندک کارگران از مردم منطقه هستند. بهار است معدن آمار کارگران چهارگنبدی را منتشر کند تا مشخص شود که چقدر از نیروهای بومی منطقه استفاده می‌کند.



براشتغال زایی نابودی کل منطقه را به دنبال دارد. متأسفانه مسئولان اصرار به اشتغال در منطقه‌ای دارند که ظرفیت لازم دارند که ظرفیت لازم را ندارد، پس اساساً اشتباه است.

۳- مسئولان معدن اشتغال را بنهانه کرده‌اند و مسئولان

هم گول‌شان را خورده‌اند و بدین صورت معدن تخت‌گنبد منطقه بکر چهارگنبد را گروگان به اصطلاح اشتغال کرده تا هروقت بخواهد از مسئولان باج بگیرد و بگوید بکویند یا وسیله باج‌خواهی می‌کنم و این گروهکشی را خوب بلد است و با این ابزار مسئولان را خلع‌سلاح می‌کند و متأسفانه مسئولان هم خیلی راحت می‌پذیرند.

۴- اشتغال ایجاد شده بسیار ناپایدار است. اشتغالی که تیغ نیز اخراج بالای سر کارگر است و کارگر هیچ امنیت شغلی ندارد، چه اشتغال پایداری است؟ بحث اشتغال حربه مسئولین معدن برای رسیدن به خواسته‌های نامعقول‌شان است.

#### ■ رضا مسلمی‌زاده



اومبرتو آکو، نویسنده، فیلسوف نامدار ایتالیایی در مقاله‌ای که عنوان این نوشتار را از او گرفته‌ام، می‌نویسد: «اشتباه است اگر بنذاریم یک حکومت‌های تمامیت‌خواه که بر اروپای پیش از جنگ دوم جهانی سلطه داشتند، بار دیگر در شرایط تاریخی کاملاً متفاوت پدیدار شوند... اگرچه شخصاً از جنبش‌های شبه‌نازی که در گوشه و کنار اروپا ‖ از جمله روسیه، پدیدار شده‌اند نگرانم، اما تصور نمی‌کنم نازیسم، به شیوه اصلی و قدیمی به مثابه یک جنبش سراسری بار دیگر ظهور یابد.» آکو معتقد است: «هواره در پس هر رژیم و هر ایدئولوژی؛ یک نحوه تفکر، مجموعه‌ای از عادات فرهنگی، غریزهای ژرف و گرایش‌های مبهم وجود دارند.» و از همین رو از شبجی که اروپا را همچنان تهدید می‌کند، نگران است. البته سایه‌ی شوم بازگشت فاشیسم تنها نگارنی امبرتو آکو را برنمی‌انگیزد. هنرمندان و نویسندگان بسیاری از بروز خشونت‌ی شوم در هراسند. چنان شباهتی میان این سخنان امبرتو آکو و دیدگاه یاسمینا رضا در نمایشنامه‌ی «در انتظار آدولف» به چشم می‌خورد که گمان می‌برم این نمایشنامه پس از خواندن آن مقاله وجود دارد؛ شب‌تشنینی دوستانه‌ای که در اسارت «عادات فرهنگی، غریزه‌های ژرف و گرایش‌های مبهم» به‌نبردهایی احمقانه و به همان اندازه جدی تبدیل می‌شود. خطر بازگشت فاشیسم البته به تعبیر آکو صرفاً یک استفاده‌ی استعاری از این واژه‌ای است که اصالتی در زبان ایتالیایی دارد و اصطلاحی خاص به شمار می‌آید. او در همان مقاله از «تبدیل واژه فاشیسم به واژه‌ای مجازی-تشبیهی در اطلاق به جنبش‌های گوناگون توتالیتر» سخن می‌گوید.

انتظار می‌رود چند دوست صمیمی و قدیمی که پیوندهای سببی و نسبی آنها را بیشتر به هم

#### ■ حسین غضنفرپور \*



مدیران تخت‌گنبد می‌گویند اگر آب به معدن نرسد، تعداد زیادی بیکار می‌شوند اما این به چند دلیل درست نیست: ۱- منطقه چهارگنبد

منطقه کشاورزی، دامداری، دامپروری است و پتانسیل بالایی برای زنبورداری، پرورش آبیزان سرداری و گردشگری دارد. این فعالیت‌ها اشتغال پایدار و غیرمخرب است و هزاران سال مردم منطقه با این شیوه زندگی می‌کردند و از عرضه‌های مرتعی، طبیعی و محیط‌زیست با چنگ و دندان محافظت کردند و محیط بکر و زیبایی را ایجاد و حفظ کردند. پس یک اشتغال پایدار در یک محیط پایدار رقم خورده است.

۲- محیط‌های کوهستانی، طبیعی‌تسکندنده دارند و استفاده بیش از ظرفیت، نابودی آنها را فراهم می‌کند. حضور یک صنعت و معدن ناسازگار با این محیط بکر، موجب از بین رفتن منطقه می‌شود. از طرفی این منطقه ظرفیت اشتغال زایی را در سطح گسترده ندارد و اصرار